

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل چهارم (روایات)

بحث در ادله‌ی شرط پنجم است؛ شرط پنجم از شرایط قصر نماز اینست که سفر، سفر جایز و مباح باشد و سفر معصیت نباشد. تا به حال سه دلیل را بررسی کردیم. دلیل چهارم روایات است.

روایت اول

اولین روایت که مهم‌ترین روایت هم هست روایتی است که مشایخ ثلاث - صدوق^[1]، کلینی^[2] و شیخ طوسی^[3] - آنرا نقل کرده‌اند.

بحث سندی

سند روایت چنین است: «ما رواه الصدوق بإسناده عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب عن عمار بن مروان». صاحب جواهر در سند «حماد بن مروان» آورده ولو مرحوم خوئی می‌گوید اشتباه کرده ولی به نظر ما روشن است صاحب جواهر اشتباهی نکرده بلکه در نسخه‌ی خود صاحب جواهر، عمار بوده، ولی ناسخ و کاتب، عمار را به جهت شباهتی که در کتابت عربی به حماد وجود دارد اشتباه خوانده.

تعجب است در جواهر الکلام‌های جدید که با عنوان «جواهر الکلام فی ثوبه الجدید» منتشر شده این را تصحیح نکرده‌اند. پس روایت از «عمار بن مروان» است نه حماد^[4].

نکته‌ی دیگر در بحث سندی این است که وقتی صاحب حدائق این روایت را نقل می‌کند می‌گوید «فی الصحیح عن عمار بن مروان» یعنی سند را تا عمار صحیح می‌داند و اشعار به این دارد که در عمار اشکال وجود دارد. مجلسی دوم در ملاذ الاختیار می‌فرماید این حدیث ضعیف است^[5]. پس صاحب حدائق و مجلسی این روایت را تضعیف کرده‌اند اما بقیه‌ی بزرگان از فقها و رجالین گفته‌اند این حدیث صحیح است.

صاحب جواهر می‌گوید «فی الصحیح» و این تعبیر در کلمات خیلی از فقها در این روایت وارد شده است.

کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی می‌فرماید علت تضعیف این است که «عمار بن مروان» مردد بین «عمار بن مروان یشکری یا یشکری» - که ثقه است و نجاشی هم او را توثیق کرده^[6] - و «عمار بن مروان کلبی» - که مجهول الحال است - است. مرحوم آقای خوئی در ادامه

می‌گویند احتمال دارد کسی بگوید این دو نفر یک نفر هستند چون از یک طرف در کتب رجال اسمی از عمار بن مروان کلبی نیامده و از طرف دیگر ابی ایوب خزاز از هر دو نقل می‌کند ولی این حرف صحیح نیست چون احتمال دارد یک شخص از چند نفر با اسامی واحد نقل روایت کند لذا این قرینه مفید نیست.

مرحوم آقای خوئی اشاره‌ای هم به اختلاف فتوایشان با مشهور در بحث مال مختلط به حرام در کتاب الخمس می‌کنند و می‌گویند مشهور قائلند که مال مختلط به حرام باید تخمیس شود و مستندشان هم روایتی است که در سندش عمار وجود دارد. به نظر ما و روی همین اشکال آن روایت مورد قبول نیست لذا برخلاف مشهور گفتیم «أنَّ الأحوط الدفع بنية الأعم من الخمس و المظالم».

در ادامه می‌فرمایند این اشکال مربوط به سندی است که صدوق از عمار بن مروان نقل می‌کند «و لكن الظاهر اختصاص الإشكال بتلك الرواية و نحوها ممّا اشتمل على السند المتقدم عن المشيخة» مرحوم صدوق در مشیخه می‌گوید «و ما كان فيه عن عمار بن مروان الكلبی فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن عمار بن مروان»؛ این عمار بن مروانی که در سند مشیخه قرار گرفته و سند صدوق به این عمار بن مروان در آنجا نقل شده مردد بین موثق و بین مجهول است اما این روایت محل بحث «فلم يروها الصدوق عن عمار بن مروان ابتداءً ليشمله السند المتقدم» در روایت نیامده صدوق باسناده عن عمار بن مروان. اگر بگوییم محمد بن علی بن الحسین که صدوق است عن عمار بن مروان همان سند مشیخه پیش می‌آید و طبق سند مشیخه این عمار بن مروان مردد بین موثق و مجهول است. اما در این روایت می‌گوید صدوق باسناده عن الحسن بن محبوب عن ابی ایوب عن عمار بن مروان. بعد می‌گویند لدی الاطلاق عمار بن مروان انصراف به همین عمار بن مروان موثق دارد.^[7]

بررسی کلام مرحوم خوئی

ما متوجه فرقی که مرحوم آقای خوئی به آن اشاره می‌کنند نشدیم. این مطلب نکته‌ی رجالی و سندی خوبی است. يك وقت می‌گوییم صدوق باسناده عن عمار بن مروان و بعد می‌گوییم سند صدوق به عمار بن مروان همان است که در مشیخه آمده و آنچه در مشیخه آمده فقط عمار بن مروان کلبی است، در نتیجه معلوم نیست عمار بن مروان کلبی یا یشکری یا یاشکری است. اما اگر گفتیم صدوق باسناده عن زيد، زيد از عمرو تا برسد به عمار بن مروان و این غیر از چیزی است که در مشیخه باشد اینجا فرمایش آقای خوئی تمام است.

می‌گوییم راوی که از عمار بن مروان نقل می‌کند چون این سند با آنچه که در مشیخه آمده فرق می‌کند پس آن عمار انصراف به عمار بن مروان معروف دارد که موثق است. در حالی که در مشیخه می‌فرماید «ما كان فيه عن عمار بن مروان الكلبی فقد رويته عن محمد بن موسى المتوكل عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن عمار بن مروان»^[8]. در روایت محل بحث صاحب وسائل می‌گوید «ما رواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب» یعنی محمد بن موسی المتوکل و عبدالله بن جعفر و محمد بن حسین بن ابی الخطاب هستند اما بعد از آن مشترك است عن حسن بن محبوب عن ابی ایوب عن عمار بن مروان.

پس اصل توجه ایشان مطلب درستی است یعنی اگر صدوق در مشیخه بگوید من آنچه را از عمار بن مروان کلبی نقل می‌کنم سندم این است و اگر آن طریق با آنچه الآن در وسائل آمده مختلف باشد پس می‌گوییم این عمار بن مروان کلبی نیست در حالیکه هر دو سند یکی هستند و اصلاً فرقی ندارند. آنچه در وسائل آمده بعینه در مشیخه هم ذکر شده فقط واسطه‌ی بین صدوق و حسن بن محبوب را حذف کرده.

مگر اینکه بگوییم واسطه‌ی بین صدوق و حسن بن محبوب منحصر به آنچه که در مشیخه آمده نیست که این هم بعید است. لذا

فرمایش آخر ایشان متین است یعنی اولاً در کتب رجالی عمار بن مروان کلبی نداریم و ثانیاً عمار بن مروان انصراف به عمار بن مروان موثق دارد لذا سند صحیح است. مرحوم آقای خوئی هم در نهایت سند را معتبر می‌دانند. به نظر ما هم روایت از جهت سند معتبر و صحیح است.

بازگشت به کلام مرحوم خوئی

نکته‌ی دیگری که ایشان در آخر تذکر دادند این است که «و الموجود فی الکافی فی طبعته محمد بن مروان بدل عمار بن مروان» بعد می‌گویند محمد بن مروان همان ذهلی بصری ثقة است و معتبر است. در حاشیه‌ی واف‌ی هم همین را نقل می‌کند که در بعضی از نسخ کافی به جای عمار بن مروان، محمد بن مروان آمده. ایشان می‌فرماید معلوم می‌شود که اختلاف نسخ است نه اختلاف روایت «و الظاهر أنَّ فی نسخة الکافی تحریفاً» در نسخه کافی هم تحریفی واقع شده «و الصواب هو عمار بن مروان کما فی الفقیه و التهذیب». شیخ طوسی هم گاهی اوقات روایت را از کلینی نقل می‌کند. در جایی که نقل می‌کند از عمار نقل می‌کند نه از محمد بن مروان^[9].

پس دو مطلب شد یکی اینکه مسلم حماد غلط است. دوم اینکه چه عمار بن مروان یا محمد بن مروان باشد فرقی ندارد چون هر دو ثقة هستند هر چند محمد بن مروان اشتباه است به قرینه اینکه اولاً صدوق از عمار نقل می‌کند و ثانیاً شیخ هم آنچه به سند خودش از کلینی نقل می‌کند از عمار بن مروان نقل می‌کند.

بحث دلّلی

متن روایت چنین است « قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ سَافَرَ قَصَرَ وَ أَفْطَرَ - إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا سَفَرُهُ إِلَى صَيْدٍ - أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ - أَوْ رَسُولًا لِمَنْ يَعْصِي اللَّهَ - أَوْ فِي طَلَبِ عَدُوٍّ أَوْ شَحْنَاءٍ أَوْ سَعَايَةٍ - أَوْ ضَرَرٍ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ »^[10]

کسی که مسافرت می‌کند نمازش را شکسته بخواند و افطار کند^[11] مگر اینکه برای صید لاهی و تفریحی برود یا در معصیت خدا باشد یا جائز و فاسقی به او بگوید برو فلان جا و بیا یا دنبال دشمنی برود یا می‌رود برای اینکه ضرری به عده‌ای از مسلمین وارد کند مثلاً جایی راه آب مسلمین را ببندد و ضرری به مسلمین وارد کند. این روایت می‌گوید سفر مسافر سبب قصر نماز و افطار روزه است مگر این موارد شامل آن شود. شاهد جمله‌ی «أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» است.

روایت دوم

روایت دیگر موثقه‌ی عبید بن زراره است. « وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ إِلَى الصَّيْدِ - أَوْ يَقْصُرُ أَوْ يَتِمُّ قَالَ يَتِمُّ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِمَسِيرٍ حَقٍّ »^[12] برای صید می‌رود نمازش را قصر بخواند یا تمام؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند نماز را تمام بخواند چون این سیر، سیر حقی نیست. از تعلیل و کبرایی که حضرت آورده‌اند استفاده می‌شود اگر سفری، سفر حق نباشد نماز در آن تمام است و حق ندارد روزه‌اش را افطار کند. صغری این است که سفر حرام سفر حق نیست و از مصادیق سفر باطل است^[13].

روایت سوم

روایت بعد را صدوق به سند معتبر^[14] و کلینی مرسلاً^[15] نقل می‌کنند. « عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَفْطِرُ الرَّجُلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ

إِلَّا فِي سَبِيلِ حَقٍّ». در روایت قبل مسیر حق و در این روایت سبیل حق وارد شده. صدوق این روایت را در ذیل آن روایت عمار بن مروان می‌آورد.

کلام مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند صاحب وسائل «تخیل أنّ الذیل من کلام الصدوق فجعلها رواية مستقلة مرسله». بعد می‌فرماید «و ليس كذلك، بل هي تتمّة لما سبق» این تتمه‌ی روایت قبلی است «و جملة: و قال (عليه السلام) من کلام عمار بن مروان، لا من کلام الصدوق نفسه» از کلام صدوق نیست. «إذ لم يعهد في مراسيله مثل هذا التعبير، و لو أراد ذلك لعبر هكذا: و قال الصادق (عليه السلام)، أو و قال رسول الله، و نحو ذلك. كما عبّر بمثله في الرواية اللاحقة» صدوق وقتی روایت عمار را نقل کرده بعد می‌گوید «قال عليه السلام» که مقول قول کلام عمار بن مروان است. عمار بن مروان می‌گوید امام صادق فرمود «إلا أن يكون سفره إلى صيد أو في معصية الله أو سعاية ضرر على قوم المسلمين» بعد می‌گوید «و قال عليه السلام لا يفطر الرجل في شهر رمضان إلا في سبيل حق». می‌فرمایند صاحب وسائل خیال کرده این کلام صدوق است و این کلام امام (عليه السلام) نیست لذا این را از مراسیل صدوق نقل کرده. بعد مرحوم آقای خوئی می‌گویند صدوق در مراسیلش قال نمی‌گوید بلکه می‌گوید قال الصادق عليه السلام یا قال رسول الله (ص) نمی‌گوید قال خالی. اینکه اینجا می‌گوید قال مربوط به کلام صدوق نیست و مربوط به کلام همان عمار بن مروان است.

تطبیق روایات با ما نحن فيه

پس مضامین وارد شده در روایات «مسیر حق»، «سبیل حق» و «فی معصية الله» بود. اولین بحث این است که آیا روایات شامل همه‌ی اقسام سفر هست یا نه؟!

در سفر سه صورت وجود دارد: 1) خود سفر به نفسه معصیت باشد. صاحب جواهر مثال زدند به فرار از جنگ یا عبد آبق یا فرار مدیون در زمانی که تمکن از پرداخت دین دارد یا زنی که برای مخالفت با شوهر و نشوزاً سفر برود. اینها را باید یکی یکی بحث کرد. 2) سفر مقدمه‌ی برای معصیت باشد. خدایی نکرده می‌رود مسافت شرعیه را طی می‌کند فقط به قصد اینکه شرب خمر کند و برگردد، 3) در سفر معصیت هم واقع بشود. آیا جمله‌ی فی معصية الله همه‌ی سه قسم را می‌گیرد؟

مشهور فقها قائل‌اند عناوین مذکور در روایات فقط قسم اول و دوم را می‌گیرد یعنی اگر خود سفر معصیت باشد یا مقدمه‌ی برای معصیت باشد و معصیت به عنوان غایت این سفر باشد. اما اگر در سفر معصیتی واقع شود مشمول این عنوان نیست. در مقابل مشهور دو قول داریم؛ الف: شهید ثانی در روض الجنان: این روایات قسم اول را شامل نمی‌شود: روایات فقط جایی که سفر مقدمه‌ی برای حرام و حرام غایت سفر است را شامل می‌شود ولی روایات جایی که خود سفر حرام باشد را شامل نمی‌شود. ب: روایات جایی که خود سفر حرام است را شامل می‌شود اما جایی که غایت سفر حرام باشد را شامل نمی‌شود.

کلام مرحوم شهید ثانی

صاحب مدارك از طرفدارن نظریه‌ی مشهور است و نظر جدّش (صاحب مدارك نوه‌ی شهید ثانی است) را در مدارك چنین نقل می‌کند. «و إدخال هذه الأفراد يقتضي المنع من ترخص كلّ تاركٍ للواجب بسفره» اگر مثال‌هایی که مربوط به قسم اول است یعنی فرار از جنگ، اباق العبد، فرار کردن زن نشوزاً، فرار کردن از اداء دین را معیار قرار بدهیم لازمه‌اش اینست که بگوییم هر کسی که با سفرش تارك واجبی بشود نمازش را باید تمام بخواند «لاشتراكهما في العلة الموجبة لعدم الترخّص» چون اینها

مشتراك اند در علتی که برای عدم ترخیص است «إذ الغاية مباحة» غایت مباح است، «فإنه المفروض» الآن فرض اینست اینجا که از جنگ فرار می‌کند نمی‌خواهد کسی را بکشد غایتش مباح است «و إنما عرض العصيان بسبب ترك الواجب».

بعد می‌فرماید «فلا فرق حينئذ بين استلزام سفر التجارة ترك صلاة الجمعة» بعضی از فقها گفته‌اند اگر کسی می‌خواهد تجارت برود قبل از ظهر جمعه به سفر تجارت برود و مستلزم ترك نماز جمعه‌اش بشود باید نمازش را تمام بخواند. بین این «و بین استلزامه ترك غيرها، كتعلم العلم الواجب عليه عيناً أو كفاية» اگر کسی سفر برود در حذر نباشد و این موجب ترك يك واجبی است مجلس درس است و باید تعلم پیدا کند این را ترك می‌کند و به سفر می‌رود. شهید ثانی می‌گوید اگر ما بگوییم خود سفر حرام باشد مشمول این روایات است و نماز تمام است بین آن کسی که سفر می‌رود برای ترك نماز جمعه و آن کسی که سفر می‌کند و مستلزم ترك تعلم می‌شود که تعلم واجب است نباید فرق باشد. بعد می‌گوید نه تنها نباید فرق باشد «بل الامر في هذا الوجوب اقوى» می‌گوید در این وجوب تعلم مسئله اقواست.

بعد می‌گوییم جناب شهید ثانی حالا اگر بشود، ما بیاییم این حرف را بزنیم هر سفری اگر منجر به ترك يك واجبی شد آنجا نماز تمام است، می‌فرماید اشکالش این است «و هذا يقتضى عدم تحقق الترخّص إلا لأوحدى الناس» این لازمه‌اش این است که قصد نماز فقط برای يك افراد تك و توکی شارع قرار داده باشد، آدم‌هایی که به سفر بروند، سفرشان اصلاً مستلزم ترك واجب نباشد چون لااقل عموم مردم مکلف به تعلم نسبت به مسائل دینی هستند برایشان واجب است، ما بحث وجوب تعلم را مفصل بحث کردیم در مباحث فقهیه‌مان. يك سفر مشهود هم که می‌رود این ننشسته در شهر خودش تعلم مسائل دینی را داشته باشد پس ترك واجب کرده! لذا می‌فرماید «لكنّ الموجود من النصوص في ذلك لا يدلّ على إدخال هذا القسم و لا على مطلق العاصي، و إنّما دلّت على السفر الذي غايته المعصية»^[16].

صاحب مدارك و دیگران اشکال کردند که ان شاء الله عرض می‌کنیم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ من لا يحضره الفقيه، ج2، ص: 142.

[2] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج4، ص: 129.

[3] □ تهذيب الأحكام، ج4، ص: 220.

[4] □ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج14، ص: 257 و جواهر الكلام في ثوبه الجديد، ج7، ص: 503.

[5] □ ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج6، ص: 567: الحديث الخامس عشر: ضعيف.

[6] □ رجال النجاشي ص 291: عمار بن مروان: مولى بنى ثوبان بن سالم مولى يشكر و أخوه عمرو ثقتان روى عن أبى عبد الله عليه السلام. له كتاب أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا محمد بن الفضل بن إبراهيم عن محمد بن سنان عنه بالكتاب.

[7] □ موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 95 تا 97: أمّا السند: فقد عبّر عنها في الحقائق بالصحيح عن عمار بن مروان، المشعر بضعف الرجل، و كأنّه من أجل تردّد بين اليشكرى الثقة الذى وثّقه النجاشي و غيره، و هو معروف و له كتاب يرويه محمد بن سنان، و بين الكلبي الذى ذكره الصدوق فى المشيخة حيث قال: و ما كان فيه عن عمار بن مروان الكلبي فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل (رحمه الله) عن عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبى أيوب الخزاز عن عمار بن مروان. فإن كان الكلبي هو اليشكرى فلا كلام، و إن كان غيره و قد روى عن كلّ منهما الخزاز، إذ لا شهادة فى ذلك على الاتحاد بوجه، لجواز أن يروى شخص عن شخصين أو أشخاص كلّهم مسمّون باسم واحد كما هو ظاهر فهو مجهول الحال لم يذكر فى شيء من كتب الرجال، و لم يقع فى أسناد كامل الزيارات ليشمله التوثيق العام. و حيث لم يثبت الاتحاد فلا جرم كان الرجل محتمل الاشتراك بين الموثّق و غيره، فلم يبق وثوق بصحّة الرواية. و من هنا استشكلنا فى المال

المخلوط بالحرام الذى حكم المشهور بتخميسه إذ ليس لهم مستند معتدّ به عدا رواية عمار بن مروان الناطقة بذلك، و ذكرنا أنّ الأحوط الدفع بنية الأعم من الخمس و المظالم. و لكن الظاهر اختصاص الإشكال بتلك الرواية و نحوها ممّا اشتمل على السند المتقدّم عن المشيخة، لما عرفت من التردّد بين الموثّق و بين من هو مجهول تمام الجهالة. و أمّا هذه الرواية المبحوث عنها فى المقام فلم يروها الصدوق عن عمار بن مروان ابتداءً ليشمله السند المتقدّم كى يتوجّه عليه الإشكال المزبور، بل رواها عن ابن محبوب عن الخزاز عن ابن مروان. و لا إشكال أنّ عمار بن مروان لدى الإطلاق ينصرف إلى المعروف الذى له كتاب، و هو اليشكرى الثقة، دون الكلبي المجهول المذكور فى سند آخر. و ممّا يؤكّد ذلك أنّ طريق الصدوق إلى الكلبي المتقدّم عن المشيخة يختلف عن طريقه إلى هذه الرواية، فإنّ فى الأوّل محمد بن الحسين بن أبى الخطاب و هو الراوى عن الحسن بن محبوب، و فى هذه سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد ابن عيسى عن ابن محبوب، فالراوى عنه غير ذلك الراوى، و إن اشتركا فى بعض من وقع فى الطريقين كمحمد بن موسى بن المتوكل و الحسن بن محبوب.

[8] □ من لا يحضره الفقيه، ج4، ص: 498.

[9] □ موسوعة الإمام الخوئى، ج20، ص: 96 و 97: و الموجود فى الكافى فى طبعته محمد بن مروان بدل عمار بن مروان، و لا يبعد أنّه الذهلى البصرى، فنسخة الكافى تغاير الفقيه، و كلتاها تنتهى إلى الحسن بن محبوب عن أبى أيوب. و فى هامش الوافى أنّ فى بعض نسخ الكافى محمد بن مروان فيعلم من ذلك أنّ هذا من اختلاف النسخ لا اختلاف الرواية. و الظاهر أنّ فى نسخة الكافى تحريفاً و الصواب هو عمار بن مروان كما فى الفقيه و التهذيب، فإنّ الشيخ روى نفس هذه الرواية فى التهذيب عن الكلينى، و كذا صاحب الحقائق فيعلم أنّ النسخة التى كانت عندهما كانت مطابقة للفقيه.

[10] □ وسائل الشيعة، ج8، ص: 476 و 477.

[11] □ از اين نقل استفاده مى شود بين القصر و الافطار تلازم هم وجود دارد چون برخى از فقها منكر تلازم هستند كه بعداً بحثش را مطرح مى كنيم.

[12] □ وسائل الشيعة، ج8، ص: 479 و 480.

[13] □ وسائل الشيعة، ج8، ص: 480 و 481.

[14] □ من لا يحضره الفقيه، ج2، ص: 142.

[15] □ الكافى (ط - الإسلامية)، ج4، ص: 128.

[16] □ روض الجنان فى شرح إرشاد الأذهان (ط - الحديث)، ج2، ص: 1033 و مدارك الأحكام فى شرح عبادات شرائع الإسلام، ج4، ص: 446: و إدخال هذه الأفراد يقتضى المنع من ترخّص كلّ تاركٍ للواجب بسفره؛ لاشتراكهما فى العلّة الموجبة لعدم الترخّص؛ إذ الغاية مباحة، فإنّه المفروض، و إنّما عرض العصيان بسبب ترك الواجب، فلا فرق حينئذٍ بين استلزام سفر التجارة ترك صلاة الجمعة و نحوها، و بين استلزامه ترك غيرها، كتعلّم العلم الواجب عيناً أو كفاية، بل الأمر فى هذا الوجوب أقوى، و هذا يقتضى عدم تحقّق الترخّص إلا لأوحدى الناس. لكنّ الموجود من النصوص فى ذلك لا يدلّ على إدخال هذا القسم و لا على مطلق العاصى، و إنّما دلّت على السفر الذى غايته المعصية.